

# اتحاد برای همه پرسی

## ترجمهٔ پیش گفتار از کتاب «نسیم دگرگونی» بقلم رضا پهلوی

<http://www.rezapahlavi.org/book2/>

- با نگارش این کتاب امید دارم که هم‌میهنانم، در هر جای دنیا که باشند، بدور از پیش‌فرض‌ها و پس‌از آشنائی مستقیم با اندیشه‌هایم، به نقد و ارزیابی آن‌ها بپردازند.

- نقش و مسئولیت من، هیچیک، بر حول این محور نمی‌چرخد که پیشاپیش در مورد برنامه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که در دهه‌های آینده منافع ایران را تامین خواهند کرد، تصمیم‌گیری کنم.

این کتاب به آیندهٔ وطنم، به هم‌میهنانم - بویژه به نسل جوان امروز کشور تعلق دارد. یکایک ما ایرانیان، بهترین‌ها را برای میهن خود آرزو می‌کنیم اگر چه برای دستیابی به این آرمانها، اندیشه و دیدگاهمان همواره یکسان نیست. در این برهه از زمان، کشور ما با اوضاعی بسیار غم‌انگیز رو در روست. سرزمین ما امروز، در یوغ حکومتی دین‌سالار، در منجلابی از واپسگرایی، کهنه‌پرستی، افراط و اقتدارگرایی و در مردابی از فقر، فساد و خشونت فرو رفته است. این در حالیست که ایرانیان، در هر کجا که هستند، صمیمانه سعی بر آن دارند که میهن خود را از قعر این تاریکی رها ساخته و تجدد و نوگرایی را به سرزمین خود باز گردانند. با بهره‌گیری از استعدادهای نهفته در سیرت نواندیش ایرانی، همگی ما آینده‌ای را برای مملکت خود ترسیم می‌کنیم که بازتابی از آرمانهای ملی ماست.

من به این نکته باوری استوار دارم که برای یک تصمیم‌گیری مسئولانه، ما ایرانیان باید حتی‌المقدور، با اندیشه‌ها و دیدگاه‌های گوناگون آشنا شویم. این کتاب دقیقاً به همین منظور نوشته شده تا نه تنها هم‌میهنانم بلکه سایر علاقمندان را نیز از آرمان‌های خود، برای آینده ایران، آگاه کنم.

از یک سو، من با گذشته زادگاهم، به واسطه شرایطی که در آن دنیا آمده‌ام، رابطه‌ای ویژه دارم، و از سویی دیگر، من هم یک شهروند ایرانی هستم - شهروندی که آزرده‌خاطر و دردمند از شرایط کنونی، نگران آینده کشورش است. من این نوشته را با قلبی آکنده از مهر به ایران و با درک کامل مسئولیت به نگارش در می‌آورم. در آشفتگی اوضاع وطنم و در کنار سایر میهن‌پرستان و شیفتگان ایران، پاکدلانه می‌کوشم تا برای درمان این دردها، راهکارها و راه‌حل‌ها را یافته و عنوان کنم.

شاید برای میلیون‌ها تن از هم‌وطنانم تعجب‌آور باشد که آنچه را که دیگران به من نسبت می‌دهند و جزئی لاینفک از اندیشه‌های من می‌پندارند، هرگز جایی در افکار و عقاید من نداشته‌است. به همین منظور، با نگارش این کتاب امید دارم که هم‌میهنانم، در هر جای دنیا که باشند، بدور از پیش‌فرض‌ها و پس از آشنائی مستقیم با اندیشه‌هایم، به نقد و ارزیابی آن‌ها بپردازند. من آرزو دارم که ما ایرانیان، در راستای انجام وظایف ملی و مدنی، خود را برای چالش‌هایی که در پیش داریم، آماده کنیم.

من، بارها در باره دیدگاهم نسبت به دوران پیش از انقلاب، مورد پرسش قرار گرفته‌ام. واضح است که دلایل برحق در خرده‌گیری و انتقاد از موارد گوناگون آن زمان، وجود داشت - مواردی که به بحران سیاسی افزود و سرانجام به استقرار رژیم دین‌سالار انجامید. ولی امروز، با نگاهی خردگرایانه به گذشته، اکثر ایرانیان با من همفکرند که اگر فرصت و مجالی برای رویارویی با طوفان حوادث و بهسازی برنامه‌ها وجود می‌داشت، اگر به همه دست‌آوردهای ارزشمند آن دوران پشت نمی‌کردیم، ایران ما می‌توانست مسیری دیگر و سرانجامی کاملاً متفاوت داشته باشد.

در راستای پیشرفت ایران، یکایک ما اندیشه‌هایی در مورد نقد عملکرد رهبران گذشته کشور داریم. در حرم سرزمینی با تیره‌های گوناگون، مملو از استعدادهای بی‌همتای فرهنگی و سیاسی، ما ایرانیان، در طول تاریخ، همواره با دیدگاه‌هایی چندگونه به جستارهای گذشته نگریسته‌ایم. در این راستا، یعنی در تکرار مکررات یا در مطرح کردن بحث‌های کهنه، هیچ سازندگی خاصی وجود ندارد. این کتاب مربوط به آینده است و به آینده می‌نگرد - به هدف‌ها و آمال قلبی‌مان، به یافتن روش‌هایی برای درمان دردهایمان، به اینکه دوشادوش هم و به خاطر نسل جوان امروز و نسل‌های بی‌گناه فردا، چاره‌ساز مشکلات ملی باشیم.

امروز، ایرانیان شدیداً نگران اوضاع نابسامان سرزمینشان هستند. در این نظام، بخش بزرگی از شهروندان کشور، در شرایط اقتصادی بسیار وخیم و غیرقابل‌تصور می‌برند؛ ما از حکومتی

دین‌سالار عذاب می‌کشیم که خواست‌های ملی را کاملاً نادیده گرفته و آینده کشور را بازیچه اهداف ضد ایرانی خود قرار داده است.

البته، سخن گفتن از خودفرمانی و در دست گرفتن سرنوشت خود، به مراتب آسان‌تر از دستیابی واقعی و رسیدن به چنین هدفی است. همانطور که اشاره شد، جامعه ایران مجموعه‌ایست از اندیشه‌های گوناگون سیاسی، با رنگین‌کمانی از دیدگاه‌ها، فلسفه‌ها و نظریه‌ها. ایران هم راست‌گرا دارد و هم چپ‌گرا، هم طرفدار پادشاهی مشروطه دارد، هم جمهوریخواه، در ایران میانه‌رو و افراطی و لیبرال، همه و همه، به نوعی به میهن خود عشق می‌ورزند، در عین آنکه پیشرفت و آینده کشور را با نگرشی ویژه خود ترسیم می‌کنند.

در چنین جامعه‌ای، با گوناگونی افکار، چالش اصلی آن است که توان خود را برای سازگاری در مورد هدفی مشترک و به منظور نجات کشور، ارزیابی کنیم. با این برداشت، قصد دارم بدون تبلیغ و یا ترویج یک ایدئولوژی بخصوص و یا سیستم حکومتی ویژه‌ای، مردم ایران را به اتحاد در پیرامون اندیشه‌ای بنیادی، دعوت کرده و در حقیقت، به روند تکامل سیاسی، سرعتی بیش از پیش ببخشم.

در باور من، صلاح و نیکبختی تمامی آحاد جامعه در دستیابی به این آرمان نهفته است؛ خودفرمانی!

هدفم اینست که ایرانیان را به سازگاری و کنار گذاشتن اختلافهایشان تشویق کنم و از آنان دعوت کنم که در راه نجات ایران، از ترویج عقاید و ایدئولوژی‌های شخصی پرهیز کرده و جانبداری از این اصول بنیادی را مد نظر قرار دهند:

- ترویج یک اتحاد ملی بر پایه اصولی کلیدی مانند نیاز به استقرار مردم‌سالاری، حقوق بشر، لائسیته و حکومت عرفی و ملی.

- اتخاذ سیاستی کارساز و استوار و پیروی از یک استراتژی و رزم‌آرائی بدور از خشونت، به منظور ایجاد دگرگونی در ساختار سیاسی.

- زمینه‌سازی برای اجرای یک همه‌پرسی ملی و فراگیر با نظارت ارگان‌های بین‌المللی، تا ملت ایران بتواند به دست خود، نظامی مردم‌سالار را برای کشورشان برگزینند.

نقش و مسئولیت من، هیچیک، بر حول این محور نمی‌چرخد که پیشاپیش در مورد برنامه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که در دهه‌های آینده منافع ایران را تأمین خواهند کرد، تصمیم‌گیری کنم. در واقع خود را موظف می‌دانم که با در میان گذاشتن دیدگاه‌های خود، در مورد بحران کنونی، نه تنها راهکارهایی را برای تغییر اوضاع فعلی عنوان کنم، بلکه با همکاری و همفکری، ساختار جامعه و سیستم سیاسی نوینی را پی‌ریزی کنیم که در آن، خواست‌ها و آرمان‌های ملی، بازتابی کامل داشته

باشند. من، تنها منافع ملی و همگانی را در نظر داشته و نماینده و نمایانگر بخش ویژه‌ای از جامعه ایران نیستم. امید دارم که ندای آزادیخواهی من به گوش عده‌ای هر چه بیشتر از هم‌میهنانم، از طیف‌های فکری گوناگون، برسد. من می‌خواهم مسائلی را عنوان کنم که در دل یکایک ما ایرانیان جای دارند - چه ایرانیان درونمرز و چه آنانکه در برونمرز با آرزوی بازگشت به وطن، در انتظار روزی هستند که بتوانند در پیشرفت سرزمین اجدادی خود، نقشی بسزا ایفا کنند.

بعنوان عضوی از یک نسل قربانی، من درد و محنت غربت را به نیکی حس می‌کنم. آنچه که در چند دهه گذشته روی داد، به وضوح، من و همسن و سالانم را تحت تاثیر قرار داده است. ولی، جدا از این همگونی، من به خاطر نامم، بار سنگین انتظارات عمومی را نیز بدوش می‌کشم.

متأسفانه، زندگی در غربت، به من تحمیل شد. ولی، ناگفته نماند که در همین دوران، سعادت و تجربه برخورد با افرادی از طیف‌های گوناگون را هم داشته‌ام. داد و ستدهای نامحدود فکری و گفتگوهای عمیق با این اشخاص، که برخی از آنها کاملاً از گذشته من ناآگاه بودند، نه تنها مرا با حقایق زندگی آنان آشنا کرد، بلکه این روشنگری و تجربه انسانی بقدری در آماده‌سازی من موثر بود که ابعادش در دوران قبل از غربت، تصور ناپذیر می‌نمود. تعداد افرادی که با گذشته‌ای همانند گذشته من، فرصت داشته‌اند که به افکار و اندیشه‌های خود، در قالب یک شهروند عادی، شکل بدهند، انگشت‌شمارند - فرصتی که خالی از تشریفات، در مسافرت‌هایم به اقصی نقاط جهان بدستم آمد و مرا با فرهنگ‌ها و معیارها و افکار سیاسی گوناگون آشنا کرد.

در بیست و چند سال گذشته، در مورد نقش من در رهبری مبارزه ملی برای رهایی ایران، بسیاری از ایرانیان، افکار و توقعات متفاوتی داشته‌اند. در زمانی که برخی از آنان، نقش مرا تنها در هرم یک نهاد ۲۵۰۰ ساله، یعنی نهاد پادشاهی، توصیف و تعریف کرده‌اند، من نقشم را ماورای نام خانوادگی‌ام می‌بینم - بعنوان یک ایرانی که مسئولیت «نگرش به آینده» و نه گذشته را بر دوش دارد. امروز، تعهد ملی ما باید در همصدا کردن فریادهایمان، در پایان دادن به ظلم، و در پی‌ریزی بنیادی استوار برای مردم‌سالاری در سرزمینمان خلاصه شود. آنوقت، بعنوان یک ملت، انتخاب پادشاهی مشروطه یا جمهوری، در انحصار مردم خواهد بود تا در یک روند دموکراتیک، یعنی در یک همه‌پرسی آزاد و عادلانه، آینده خود را ترسیم کنند.

آشکار است که ایرانیان حکومت مطلقه فردی را بر نمی‌تابند - چه این حکومت از جانب یک پادشاه، یک رئیس‌جمهور و یا یک ولی فقیه مستبد باشد. یک ایران مردم‌سالار، ضامن حکومتی است که برخاسته از مردم بوده و در آن حد و حدود قوای سه‌گانه با «رسیدگی و توازن»، مشخص گردد. در حقیقت، این لازمه یک جامعه مدنی پویاست که در آن مردم، از تیره‌ها و ادیان و سوابق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مختلف، در یک همزیستی مسالمت‌آمیز، به بازسازی سرزمین اجدادی خود بپردازند.

برای جهانیان، ایران هنوز به صورت یک مشکل پیچیده باقی مانده است. برای بیش از دو دهه، جهان، ایران را بعنوان کشوری غرق در منجلاب آشوب، خشونت، گروگان گیری، شهروندانی خشمگین، شعارهای پوچ، جنگ، کشتار و ترور نگریسته است. به اختصار، ایران را بعنوان سرزمینی می شناسند که در آن معیارهای انسانی و مدنیت کاملاً نادیده و ناچیز انگاشته می شود.

اما در زمان نگاشتن این کتاب، دولت امریکا و دیگر قدرت های جهانی و بویژه مطبوعات غربی، بر این نکته پافشاری کرده اند که پویائی و عرصه سیاست در ایران به یک مبارزه دو قطبی میان «اصلاح گرایان» و «اقتدار گرایان»، خلاصه می شود. با این تفسیر جهانیان در نوعی سرگشتگی بسر می برند و نمی دانند که در برابر معمای ایران چه واکنشی از خود نشان دهند؟ کدام بیانیه، کدام شعار، کدام جناح و سرانجام، کدام وعده و وعید را باور کنند؟

مبارزه ای که امروز در ایران شکل می گیرد، در واقع میان خاتمی و دیگر ملایان نیست؛ بلکه میان نیروهای مستبد و ترور پرور حکومتی از یک سو، و نهضتی فزاینده و مردمی از سوی دیگر است - نهضتی که خواستار مردم سالاری، منزجر از بنیادگرایی و منکر ولایت مطلقه فقیه است که خداوند را گواه مشروعیت خود می پندارد.

نسل جوانی که پس از انقلاب ۱۳۵۷ چشم به جهان گشود و رشد کرد، بزودی سه چهارم جمعیت ایران را در بر خواهد گرفت. پرسش های مناسبی که امروز باید در مورد ایران مطرح شوند، این است که: شکل و ساختار این نسل نو پا چیست؟ آرمان ها و آرزوهایش چیست؟ این نسل راهی کجاست - مقصدش چیست؟

باید نسل جوانان دیروز، ارتباط خود را با جوانان امروز حفظ کند و پرسش های فوق را همواره در مد نظر و در اولویت قرار دهد. بی توجهی به چنین نکات حساسی و کوتاهی در از میان برداشتن شکافها و مسافت های فکری، یک فرصت ملی را برای ایجاد تغییر و تحول سیاسی و رهائی از گرفتاری های کنونی، شدیداً به مخاطره خواهد کشاند. بی شک، توانائی و برآورده کردن خواست های شهروندان، باید تنها معیار حکومت هائی باشد که با هدف پیشرفت و تجدد بر سر کار می آیند.

براستی به کجا می رویم؟ ایران هرگز توان یک انقلاب خونین دیگر را ندارد. در حقیقت امروز باید برای رهائی از این تنگنا، راهکارهایی را جسته و بکار بندیم که به یک روند تکاملی (و نه انقلابی)، سرعت می بخشند. آرزو و تعهد من اینست که تغییر و تحول سیاسی را در ایران، از طریق نافرمانی مدنی و قیام بدور از خشونت، پایه ریزی کنم.

عده بی شماری از ایرانیان، دلسرد شده و امیدی به بهبود اوضاع فعلی ندارند. از زمانیکه ملایان به حکومت رسیدند، واژه زیبای «ایرانی»، بار منفی و مفهوم ناگواری را در اذهان جهانیان تداعی می کند - مفهومی که متأسفانه و به غلط، مترادف با وحشیگری، بیدادگری و کوته فکری شده است.

این تصویر منفی و بدور از حقیقت، موجب دل‌آزردگی و رنجش شدید بسیاری از ایرانیان در غربت شده است. این سرافکندگی به جایی رسیده‌است که گهگاه برخی از ما، هویت خود را از ایرانی به پارسی تغییر می‌دهیم تا وجه تشابهی بین ما و رژیم خشمگین، کینه‌توز و ددمنش ملایان در تهران، ایجاد نشود. شهروندان ایران، که تا دیروز مورد احترام جهانیان بودند، باید امروز مانند بزهکاران و مجرمین در مرزهای خارجی، انگشت‌نگاری شده و این خفت را تحمل کنند.

یکی از هدف‌های من برای وطنم، بازسازی و ایجاد غرور در واژه‌های پر افتخار «ایران» و «ایرانی» است، این کار سترگی است که پدربزرگم آغاز کرد و من مصمم هستم که آن را ادامه دهم. بعنوان شهروندان ایران، بعنوان ایرانیان، نباید از گذشته سیاسی خود شرم داشته باشیم. یک قرن پیش، سرزمین ما در زمره ممالک عقب افتاده و توسعه نیافته جهان بود. در ۱۲۸۵ شمسی، انقلاب مشروطه، سیستم پادشاهی مطلقه را منسوخ و نظام مردم‌سالار پارلمانی را برایمان به ارمغان آورد. پس از آن، پدربزرگم، نقشی حیاتی در حفظ تمامیت ارضی و هدایت میهنمان ایران، در بزرگراه مدرنیته ایفا کرد. او در دوران کوتاهی که تصدی امور را بر عهده داشت، با درایت و رهبری خود، ایران فقیر، ناتوان و پر آشوب را به مملکتی امن و مرفعی تبدیل کرد.

پدرم، در سنین جوانی، بار مسئولیت سرزمینی را بر دوش گرفت که مورد تجاوز قوای بیگانه قرار داشت. تحت رهبری او، دست متجاوزان از خاک کشور ساقط و در زمانی نسبتاً کوتاه، سرزمینمان، تبدیل به کشوری یکپارچه و پر رونق شد. طرفه آنکه برخی، بحران ۵۷ را تا حدی، مدیون رشد و نوگرایی خارج از اندازه می‌پندارند. متأسفانه، در همان دوره، فرایند مردم‌سالاری از توان انداخته شد و پا به پای رشد اقتصادی تبلور نیافت. این مسئله، به بحران سیاسی ماقبل انقلاب ۵۷ بشدت دامن زد. رژیم ملایان، در رویارویی با سرزمینی در حال پیشرفت و ترقی، افراط‌گرایی و جنگجویی را در صحنه سیاست ایران پیاده کرد، که در حقیقت، این کوتاه‌فکری، جز دشمن‌سازی و انزوای کشور در عرصه بین‌المللی، ثمره‌ای در بر نداشت.

در نهایت، سرنوشت ایران، به دست شهروندانش تعیین خواهد شد. ایرانیان، مردمی هستند پراستعداد و با تمدنی بزرگ که در کنار علاقه به تجدد و مدرنیته، به سنت‌های دیرینه خود نیز ارج می‌نهند. اما، فرصت محدود است و در نتیجه، فرایند تعیین سرنوشت باید از همین لحظه آغاز شود.

این کتاب بر نکته‌های کلیدی متعددی تمرکز دارد. نخست، با در میان گذاردن فلسفه و اندیشه‌ام، گذشته و حال و آینده را ارزیابی کرده‌ام. سپس، افکاری را ارائه کرده‌ام تا هم‌میهن‌انم برای یک خط مشی کلی و در کنار برنامه‌ریزی و بازسازی آینده‌ای پویا، به آنها بیاندیشند. سرانجام، راهکارها و راه‌حلهایی را برای رهایی و خروج از تنگنای کنونی، عرضه کرده‌ام. نسیم دگرگونی، بر سرتا سر سرزمینمان می‌وزد. رژیم ملایان، در مسیر یک سراسیمه‌ی بازگشت قرار گرفته است. روزها و رویدادهای مهمی در پیش است. اگر قصد نداریم که اسیر منجلابی تازه از خودکامگی و تک‌سالاری شویم، باید با

درايت و هوشيارى به استقبال اين دوران گذار و انتقال برويم. چگونه بايد پيش برويم؟ چگونه مى‌توانيم مسير پر فراز و نشيب «گذار به مردم‌سالارى» را هموار كنيم؟ بعنوان يك فرد و بعنوان يك جامعه منسجم چه بايد كرد تا در اين تحول مثبت، نقشى موثر داشته باشيم؟

پاسخ يكايك اين پرسش‌ها، در يك جبهه فراگير و همبسته نهفته است - جبهه‌اى كه در آن با همكارى، راه حل مشكلات و گرفتارى‌ها را پيدا كنيم. باشد كه دوشادوش يكديگر و دست در دست هم، تمام توش و توان خود را براى تحقق بخشيدن به چنين آينده‌اى بكار بگيريم.